



برق کجا می‌رود؟

نقشه مصرف برق کشور قرمز است. براساس این نقشه وضعیت مصرف برق بیش از ۴۰ درصد استان‌های کشور به رنگ قرمز درآمده است. رنگی که از افزایش احتمال خاموشی‌ها در کشور طی روزهای آینده با توجه به گرمای هوا خبر می‌دهد. موضوعی که طی روزهای گذشته نیز با اعتراض گسترده مردم در فضای مجازی روبه‌رو شد و حتی در برخی استان‌ها ازجمله استان گلستان به اعتراضات هرچند کوچک مردم مقابل ادارات برق استان انجامید. در همین حال، وزیر کشور خشکسالی و به تبع آن خارج‌شدن نیروگاه‌های برقآبی از مدار و همچنین نیاز برخی نیروگاه‌ها به تعمیرات در شرایط کنونی را از جمله عوامل قطعی برق توصیف کرد.

بوی پوشال خیس کولر حس عجیبی است که از طریق مشام درک می‌شود. اما به طرز عجیبی تمام بدن آدم را خنک می‌کند، حتی اگر در واقعیت کولر باد سرد نداشته باشد. بوی پوشال خیس کولر علاوه براین توانایی خارق‌العاده، یکی از نوستالژیک‌ترین حس‌ها بین ما ایرانی‌هاست. (حالا این که بین مردم کشور دیگر هم هست یا نه را نمی‌دانیم) تا به حال به این فکر کرده‌اید که چرا بوی پوشال کولر به یک حس نوستالژیک تبدیل شده است که همچنان هم می‌شود آن را از نزدیک لمس کرد؟

اگر به ساندویچی‌های نوستالژی‌فروش سطح شهر دقت کنید، می‌بینید این ساندویچی‌ها سعی می‌کنند چیزهایی را عرضه کنند که الان در مغازه‌ها

ما کویری‌ها با این که طاقت گرمایمان بالاست ولی علاقه شدیدی به کولر داریم

خانم کولر با من ازدواج می‌کنید؟



بم با یک منطقه خوش آب‌وهوایی دارد به اسم دهبکری. از بم ۴۵دقیقه که بروی سمت جیرفت پدیدار می‌شود. بابا می‌گفت تا قبل از اختراع کولر، دهبکری مال خیلی پولدارها بود. تابستان‌ها در آنجا بودند و زمستان گرم بم را در خنکای باغ‌های گردو زردآلو بر حاشیه کوه شیر سبری می‌کردند. بابا می‌گوید آرزوی هرکسی بود آنجا به اندازه یک دستمال کاغذی زمین داشته باشد و از خرماپزان بم بگیریزد برود آنجا نفسی بکشد. باباحبیب می‌گوید کولرها که آمدند دهبکری غریب افتاد، رنج راه تا آنجا رفتن را کولرها حذف کرده بودند. قدرتی خدا هوای دهبکری را کولرها در خود داشتند و می‌دیدند توی خانه‌های تازه‌فد بمی. مردم دیگر



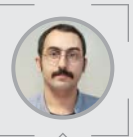
حامد عسکری
.....
شاعر و نویسنده
اهل کویر که امیدوار
است همسرش تیتز
یادداشتش را ننیند

گذشته همه چی عالی بوده نمی‌توانی از امروزت لذت ببری، چندوقت پیش در کاشان رفتم تماشای یکی از این خانه‌هایی که آخرش ها دارد، بروجردی‌ها، علوی‌ها، فلانی‌ها و... دیدیم و گشتیم و بازدید کردیم و بعد توی کافی‌شاپ نزدیکش زیر باد کولر گازی یک خاکشیر یخمال مرد هم خوردیم.

غروب دوباره رفتم یک خانه دیگر. همسر دوستم که با ما بود گفت: واقعا خوش به حالشون چه زندگی‌ای داشتن، چه کیفی می‌کردن توی این عمارت ها، کاش ما هم اون موقع بودیم مگه نه؟ من گفتم: نه. این عمارت را می‌بینید؟ نورپردازی‌اش را بگیر. آب لوله‌کشی‌اش را بگیر. کولر و سیستم گرمایشی‌اش را بگیر و اگر توی آشپزخانه‌اش هم هیزم و تنور به‌راه باشد و روزی هم در تابستان ده بیست تا عقرّب بکشی راضی‌ای؟؟ گفت: خداییش نه. همین کولر. همین مکعب آبی سفید دوست‌داشتنی؛ فکرش را بکنید اگر نبود. اصلا من می‌گویم جهان تبدیل شده به قبل و بعد از اختراع کولر. بعد از اختراعی آدم‌ها مهربان‌تر شده‌اند و درصد طلاق و دعواها و نزاع‌های خیابانی کمتر شده است.

چطور یک دزد، کولر خانه یک پلیس را سرویس کرد؟

هوای خنک اومد، اون هم چه خنکی!

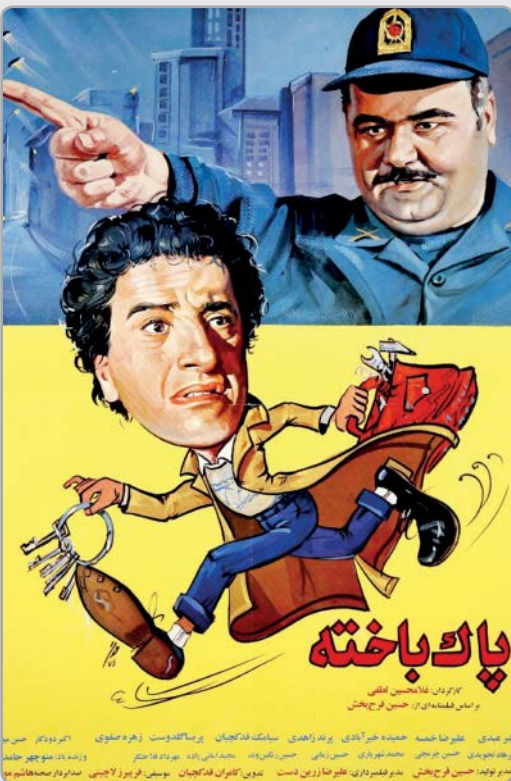
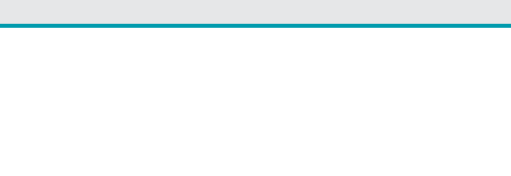


علی رستگار
.....
روزنامه‌نگاری که
معتقد است از کولر
هم می‌شود موقعیت
سینمایی گرفت

«عباس آقا تو رو خدا این کولر رو راه بنداز. مُردیم از گرما». این دیالوگ کولری را کدام بازیگر در کدام فیلم می‌گوید؟ حمیده خیرآبادی در فیلم «پاکباخته» (غلامحسین لطفی) و خطاب به اکبر عبدی. عبدی در این فیلم دهه هفتادی، نقش مامور پلیسی به نام استوار عباس خراسانی را بازی می‌کند که بعد از انتقال ماموریتی و مهاجرت خانوادگی از مشهد به تهران، سروکارش به دزدی سابقه‌دار به نام جعفر پاچناری (علیرضا خسمه) می‌افتد.

در این سکانس، استوار و آقا رضی (منوچهر حامدی) که از قضا دایی جعفر هم هست، روی تختی در حیاط نشسته‌اند و احتمالاً اندک باد خنکی هم می‌خورند و خبری از حال و روز اهل منزل و گرمای تابستانی داخل خانه ندارند. همان گرمایی که باعث گلاویه مادر استوار می‌شود. جواب سربالای استوار (کجا گرمه؟ قلوه خوردین گرمتون شده!...) من که گرم نیست.) با میانجیگری فرصت‌طلبانه آقارضی برای صمیمیت بیشتر با استوار (سر جریان خواستگاری خواهرزاده جوانش جواد، برادر جعفر از دختر استوار)، همراه است؛ «خواهرزاده بنده کارش همینه. می‌فرستم بیاد خدمتون، کاری برقی، سیم‌کشی، برق، لوله‌کشی، فونداسیون...» اگرچه جعفر واقعا هم به این هنرهای فنی آراسته است، اما ترجیح می‌دهد آنها را در شغل خطر دزدی به کار بگیرد و نه در کسب و کار حلال.

آقارضی، شب که به خانه می‌رود، به جعفر تاکید می‌کند فردا سری به خانه یکی از دوستانش (استوار) بزند و کولرش را سرویس کند و بعدا پولش را از دایی که خودش باشد، بگیرد.



عبدی و خسمه در سکانس کاری «پاکباخته»

آبی با همین سر و شکل و ساز و کار استفاده می‌کنیم، بدون ذره‌ای اختلاف و تفاوت.

در این شماره از هفتگ جام‌جم که صفحه‌های روزنامه روی پیشخوان دکه‌ها از گرما دم می‌کشند، سراغ موضوع کولر رفته‌ایم تا چهار صفحه با این بار قدیمی دمخور شویم.

روایت‌ها و گزارش‌های کولری را در گرما بخوانید و اگر فکر کردید تیم هفتگ قنچر بی‌کار است که سراغ چنین سوزه‌هایی می‌رود، گفت‌وگو با کارگردانی را بخوانید که پنج قسمت مستند درباره همین مکعب آبی دوست داشتنی ساخته است.

تا حالا اختلاف طبقاتی را از منظر سرمایه‌ش
خانه نگاه کرده‌اید؟

سرمایه و سرمایه‌ش



میتام امیری
.....
نویسنده و
روزنامه‌نگاری که
تابستان‌های
کودکی‌اش، لحاف
خدا را روی سرش
حس می‌کرد

آتش (احتمالا نخستین اکتشاف بشر هوشمند) هر نوع اختلاف طبقاتی را از بین می‌برد. گرم شدن آدم‌ها چندان به وضعیت اقتصادی‌شان ربطی ندارد. همین که بتوانی آتشی به‌پا کنی کافی است. سری بزнім به «جنگ و صلح» نوشته لئو تولستوی که یک رمان با موقعیت‌های طبقاتی در توصیف دوره تزار است.

اتاق‌ها در جنگ و صلح که طبقات اجتماعی براساس دارایی از هم سوا شده‌اند «گرم» می‌مانند». «افراد واحد چهار هزار نفری» با آن‌ که گرسنه بودند «آتش افروختند» تا «خود را گرم کنند.» (جلد اول، بخش دوم، فصل چهارده، ترجمه سروش حبیبی) در عین حال، اتاق رستوف و دیگر فرماندهان روس هم چنان گرم می‌شد که گاهی می‌توانستند یک لا پیراهن بنشینند. هر دو هم نوعا یک‌جور گرم می‌شدند. هنوز هم در نظام کاستی نیروهای مسلح، اتاق فرمانده پادگان و اتاقک نگهبان برجک یک‌جور گرم می‌شود. گرم کردن نیاز به تکنولوژی پیچیده‌ای ندارد.

گاز می‌سوزد و گرما تولید می‌شود. مکانیسم گستراندن گرما پیچیده‌تر از تولید خود گرماست! شوافاز شگفت‌انگیزتر و شومینه زیباتر از موتورخانه است. نیست؟ هیچ چیز سادگی گرما را به اندازه قانون دوم ترمودینامیک نمی‌تواند توضیح بدهد: نمی‌توان موتوری ساخت که گرما را از دمای سرد دریافت کند.

گرما به‌طور خودبه‌خود از محیط سرد به محیط گرم منتقل نمی‌شود. گویی گرم کردن و گرما با طبیعت و زندگی طبیعی موافق بوده است. حتی اگر درصد بسیار کمی از آدم‌ها توی همین تهران نتوانند خودشان را گرم کنند جای نگرانی نیست، شهرداری گرم‌شان می‌کند.

مشکل اینجااست که بشر می‌خواهد هوای گرم را سرد کند. «اختلاف» اینجا پدید می‌آید. خانه پدری ما کنار دریای مازندران بود. آن‌قدر به دریا نزدیک بودیم که در تابستان لحاف خدا را روی سرمان حس می‌کردیم. ما آن‌قدرها دارا نبودیم که کولر گازی بخریم و تازه زمان بچگی ما کولر گازی فراوان هم نبود. وقتی دیگر کار بیخ پیدا می‌کرد، پنجره‌های پشت و جلوی اتاق را باز می‌کردم.

پنکه کوتاه‌قد را می‌زدم به برق. درست جوری جلوی‌ش طاق‌باز می‌شدم و پنکه مثل هُتلِ جلویم می‌ایستاد. بعد هم شامی سفید پشت گردن پنکه را فشار می‌دادم سمت پایین. پنکه دور می‌چرخید تا دیوار و صندوقچه کنار دستم را هم خنک کند.

گاهی هم سرش را بالاتر می‌بردم تا مستقیم باد پوچش را به صورتم نکوبد. بله، پوچ. پنکه به‌شدت پوچ است، چون اگر چند ثانیه‌ای خاموش شود لحاف خدا برمی‌گردد. پنکه سطحی‌ترین ابزار تکنولوژیکی است که دیده‌ام. همه این صحنه‌ها مال طبقه ما بود. ما این اندازه دارا بودیم. به دقت نام اقوامی را که زودتر از باقی کولر گازی خریده بودند در ذهن دارم. همه درآمدشان از ما بیشتر بود.

هنوز هم تفاوت در استفاده از کولر گازی و آبی توی همین تهران معنادار است. اتاق مدیران کولر گازی پُر قدرت دارد. بالاشری‌ها بیشتر اسپلیت نصب می‌کنند... موضوع فقط قیمت دستگاه نیست. اگر این‌طور بود آدم فرض می‌کرد یک‌دست مبل شیک خریده است، موضوع بهای برق مصرفی است که جرات استفاده از کولر گازی را از دهک‌های پایین می‌گیرد.

موضوع فقط درآمد نیست. تفاوت تکنولوژیک پنکه با کولر گازی قابل قیاس نیست. تکنولوژی پنکه یک فناوری چند هزار ساله است... فیلم‌هایی را دیده‌اید که غلامان و کنیزان با برگ‌های پهن پیکر پادشاهان را باد می‌زنند.

حالا یک موتور کوچک و ساده وظیفه همان بنده‌های خدا را به‌عهده گرفته است. اما کولر گازی چند فناوری را در پس‌زمینه‌اش دارد و بدون پیشرفت در مکانیک سیالات و مهندسی برق کولر گازی هم در کار نبود.

سرمایش یک موضوع سیاسی است. مخالفان رئیس‌جمهور مستقر می‌گویند او تحمل گرما را ندارد و همیشه دمای اتاقش باید کمتر از ۲۰ درجه سلسیوس باشد... مطایبه وقتی جدی می‌شود که رئیس‌جمهور تازه کشور میزبان وزیر نفت دولت روحانی است و کولر را نمی‌زند و پنجره‌ها را باز می‌کند، این نمونه دیگری از ارتباط بین سرمایه و سرمایش است.

می‌گویند اگر مردمی باشی کولر را خاموش می‌کنی... قدیم‌ترها حاکمان اقامتگاه زمستانی و تابستانی داشتند. زمستان‌ها به کاخ گلستان می‌آمدند و تابستان‌ها در صاحب‌قرائیه اطراق می‌کردند.

درسرهای سردشدن یکی دو تا نیست. می‌گویند کولرهای آبی را خاموش کنید چون روزانه تا ۴۰۰ لیتر آب توی کولر آبی هدر می‌شود. چه کنیم؟ توان کولر گازی حدودا ۲۰۰۰ وات است.

پس باید بیشتر برق تولید کنیم و اگر بخواهیم بیشتر برق تولید کنیم باید بیشتر آب مصرف کنیم... گره کور است.

اما پدربزرگم و احتمالا بسیار پدربزرگ‌ها آن‌قدرها برق مصرف نمی‌کردند. کولر روشن نمی‌کردند و برای مقابله با گرما به مشکل نمی‌خوردند. چون وقتی هوا گرم می‌شد به بیلاقی می‌رفتند. سرانه درآمد ما بیشتر از آنان است ولی آنها همیشه موافق با طبیعت پیش می‌رفتند. گویی برای درآمد بیشتر با طبیعت گلاویز شده‌ایم. الان دربه‌در دنبال آخر هفته‌ای هستیم که برویم به ارتفاع و پایی سبک کنیم.

سرمایش یک چالش همیشگی است که هنوز حل نشده‌است. سایه هنوز اندک است و گرما بیشتر. این روزها بشر قدر هوای خنک را بیشتر می‌داند. گرما با عده‌های خیره‌کننده‌اش حتی در نقاط نزدیک به قطب شمال به ما هشدار داد که زورش زیاد شده‌است و در واقع ما زورش را زیاد کرده‌ایم. سرمایه‌محدود است و سرمایش دور، از هر دری به موضوع سرمایش (یعنی سرد کردن هوای گرم با زور دستگاه و مصنوعات) وارد می‌شویم خلی می‌بینیم. اشکال کجاست؟